گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهیدان زمان و اردشیر شقاقی، از شهدای دفاع مقدس

برادرانم طعم جانبازی، مفقودالاثری و شهادت را چشیدند

■ مبینا شانلو

با معرفی کنگره سرداران شهید استان سمنان با برادران شهید زمان و اردشیر شقاقی آشنا شدیم. شهدایی که یکی در پی دیگری به جبهه رفتند تا در میدان جهاد، اراده و ایمانشان را بسنجند. ابتدا «اردشیر» راهی شد و بعد از او، «زمان» با توجه به قبولی در کارشناسی ارشد خانواده را راضی به رفتنش کرد و خودش را به برادر رساند. اما زمان که تازه از راه رسیده بود گوی سبقت را از برادرش اردشیر ربود و در تیر ماه ۱۳۶۷ به شهادت رسید. حالا این اردشیر بود که باید خودش را به برادر شهیدش می‌رساند. اما این انتظار و دوری یک ماه بیشتر طول نکشید و اردشیر هم در مرداد ۶۷ به برادرش شهیدش زمان شقاقی پیوست. اما جالب اینکه بعد از شهادت پیکر هر دو برادر به مدت یک تا چند ماه مفقودالاثر بود و کمی بعد شناسایی و دفن شد. برگ‌هایی از زندگی برادران شهید شقاقی را در گفت‌وگو با شکوفه شقاقی خواهر شهیدان پیش رو دارید.

از شهید زمان شقاقی به عنوان دانشجوی شهید یاد می‌شود، متولد چه سالی بود؟ مراحل تحصیلش را چطور سپری کرد؟

برادرم زمان اولین شهید خانواده بود که در اول دی ۱۳۴۳ در گرمسار به دنیا آمد. برادرم دوران ابتدایی و راهنمایی را در گرمسار و دوران متوسطه را در رشته ریاضی فیزیک در دبیرستان دکتر شریعتی سمنان سپری کرد. از دوران راهنمایی به درس‌های ریاضی و انگلیسی علاقه داشت. آن‌قدر مسلط بود که به ما هم درس می‌داد. موقع امتحان ریاضی اصلاً نگران نبودم. ظرف چند ساعت کل ریاضی را با حوصله و خوشرویی به من یاد می‌داد حتی بهتر از معلمم. اگر مطلبی را نمی‌فهمیدم، بدون اینکه ناراحت شود تکرار می‌کرد. کتاب‌های انگلیسی با نوار کاست برایم تهیه می‌کرد و می‌گفت: «این کتاب‌ها پایه درسی هستند، پس از همین سال‌های اول خوب یاد بگیر و با آن مأنوس شو. اون‌قدر شیرین که اگه یه مسئله رو خودت حل کنی دلت می‌خواد مسئله بعدی رو هم حل کنی.» با این سفارش او و عمل به آن دیگر برای امتحان اضطراب نداشتم. برادرم ۲۴ سال داشت که شهید شد.

در چه رشته‌ای تحصیلاتش را در دانشگاه ادامه داد؟

درسش خیلی خوب بود. زمان درسش را ادامه داد تا اینکه در رشته پالایش نفت دانشگاه شهید بهشتی تهران قبول شد. لیسانس گرفت و فوق‌لیسانس هم قبول شد اما به خاطر اینکه دوست داشت به خدمت سربازی برود درس و دانشگاه را رها کرد و به خدمت رفت. برادرم، اردشیر، سرباز بود که زمان هم تصمیم گرفت به جبهه برود.

با توجه به حضور برادرتان اردشیر در منطقه، خانواده با رفتن زمان به جبهه مشکلی نداشتند؟

وقتی زمان تصمیم گرفت به جبهه برود فوق‌لیسانس قبول شده بود. برای همین این موضوع را با پدرم در میان گذاشت و گفت: من به جبهه می‌روم و بعد از برگشت ادامه تحصیل می‌دهم، پدرم قبول نمی‌کرد. گفت: «حیف است با این استعدادی که شما داری، درس را رها کنی، پس حالا که فوق‌لیسانس قبول شده‌ای درست را بخوان. سربازی سر جای خودش است و جبهه هم به این زودی تمام نمی‌شود.» زمان در جواب پدرم گفت: «باباجان! تو با هزار زحمت و سختی خرج من را دادی و من هم درس خواندم. می‌خواهم بروم خدمت تا یک سال در زندگی جلو بیفتم. ان‌شاءالله بعد از خدمت فوق‌لیسانس را ادامه می‌دهم. می‌خواهم بروم منطقه. مگر آنهایی که آنجا هستند درس یا زن و بچه ندارند؟! ما هم تکلیفی داریم. یک موقع جنگ تمام می‌شود و پشیمانی برایمان می‌ماند.» بالاخره پدرم را راضی کرد و رفت خدمت. بعد از اردشیر به جبهه رفت اما قبل از او شهید شد.

در کدام منطقه به شهادت رسید؟

زمان با اصرار خودش به سربازی رفت و هنگام تقسیم، سهمیه ارتش شد. در لشکر ۱۶ زرهی قزوین خدمت می‌کرد. به منطقه مهران اعزام شد و در روز ۲۴ تیر ۱۳۶۷ با تیر و ترکش مجروح شد و به بیمارستان ایلام انتقال یافت و در آنجا به شهادت رسید. بعد از برادرم اردشیر به جبهه رفت، ولی یک ماه قبل از او به شهادت رسید. بعد از شهادتش هم یک ماه به عنوان مفقود و ناشناخته در سردخانه بیمارستان شهید سلیمی ایلام ماند تا اینکه توسط یکی از دوستان و همرزمانش شناسایی شد. بعد ما را خبر کردند و پس از تشییع با حضور مردم شهر در گلزار شهدای زادگاهش به خاک سپرده شد.

چطور برادری برای شما بود؟

از ویژگی‌های او می‌توانم به صبوری، ذوق، هنر و استعداد در ساخت کارهای دستی اشاره کنم. رفتارش با ما مثل یک معلم دلسوز بود. طوری برخورد نمی‌کرد که ناراحت شویم یا لج‌بازی کنیم. خودش در خانه کوچک‌ترین بی‌احترامی یا بدرفتاری با پدر و مادر و برادر و خواهرها نداشت. از رفتن به کوچه و خیابان بدش می‌آمد و به ما هم سفارش می‌کرد: «هیچ وقت دم در نایستیم. زمان برای کمک هزینه تحصیل در اوقات فراغت و پاره‌وقت، با سازمان سنجش همکاری و دستمزد حاصل از این کار را خرج تحصیلش می‌کرد. خرج بیهوده نمی‌کرد تا سربار خانواده باشد. یکی از هم‌دانشگاهی‌های زمان از او این‌گونه روایت می‌کرد که: دوستی من و او از دانشگاه شهید بهشتی در سال ۶۲ شروع شد. هم‌فکر بودیم اما او خیلی قوی‌تر و پایبندتر از من به مسائل دینی بود. با هم به مسجد می‌رفتیم و در مجالس مذهبی شرکت می‌کردیم. رفتار و اخلاقش برای من و اهل خانواده الگو بود. یادم می‌آید ماه محرم دوستان را جمع کرد و با خودش به مسجد خیاط‌ها واقع در خیابان کارگر شمالی تهران برد. بعد از مراسم دسته‌جمعی به خوابگاه برگشتیم. اهل عرفان و معنویت بود. از فرصت‌ها خوب استفاده می‌کرد.

> برادرم حوالی پل مارِد خدمت می‌کرد که در ۲۷ مرداد ۱۳۶۷ شهید شد. اردشیر دارای روحیه قوی و باپشتکار بود. پیکرش هم حدود شش، هفت ماه مفقود بود تا اینکه شناسایی و پس از تشییع در گلزار شهدای گرمسار دفن شد

اردشیر یک ماه بعد از برادرتان زمان به شهادت رسید. ایشان متولد چه سالی بود؟

اردشیر که نام دیگرش حمید است، دومین شهید خانواده ما بود که در ۲۰ خرداد ۱۳۴۶ در گرمسار به دنیا آمد. از کودکی در خرج کردن ملاحظه می‌کرد. هر وقت او را برای خرید به مغازه می‌فرستادیم، باقیمانده پول را داخل قلکش می‌انداخت. به من می‌گفت چقدر از پولی که به او داده‌ام اضافه آمده است. همین یک تومان و دو تومان را برای خودش پس‌انداز می‌کرد و عید که می‌شد کفش و لباس می‌خرید. داداش اردشیر دیپلمش را در رشته برق گرفت و در طول تحصیل و بیشتر در ایام تابستان به کار دوچرخه‌سازی مشغول می‌شد. اردشیر در رشته ورزشی کشتی صاحب مقام بود و چندین مدال دریافت کرد.

چه زمانی راهی میدان جهاد و جنگ شد؟

داداش اردشیر به سن سربازی که رسید وارد سپاه شد. بعد هم به جبهه جنوب اعزام شد. در جبهه امدادگری می‌کرد. در سربازی آموزش امدادگری دیده بود. خیلی زود تزریقات و کمک‌های اولیه را یاد گرفت. اولین بار که به مرخصی آمد، دایی خانه ما بود و می‌خواست تزریقات انجام بدهد. دایی با خنده به اردشیر گفتم: «دایی جان! مردم چند سال دانشگاه می‌روند و درس می‌خوانند تا دکتر شوند، ولی شما چند روز رفتی سربازی دکتر شدی؟» اردشیر جوان مبتکر و خلاقی بود. یک بار با قطعات جلوی ماشین، چراغ مطالعه ساخته بود و موقع درس خواندن استفاده می‌کرد. یک بار هم از جبهه برایم نامه فرستاد و برای مدتی مرا سرگرم خواندن کرد. وسط کاغذ را نقطه گذاشت و از همان نقطه مرکزی به صورت دایره‌ای نامه نوشته بود. بسیار زیبا و خواندنی شده بود.

شهادتش چطور رقم خورد؟

برادرم حوالی پل مارِد خدمت می‌کرد که در ۲۷ مرداد ۱۳۶۷ شهید شد. اردشیر برادری مهربان و خنده‌رو بود. او دارای روحیه قوی و باپشتکار بود. پیکر اردشیر هم حدود شش، هفت ماه مفقود بود تا اینکه شناسایی و پس از تشییع در گلزار شهدای گرمسار دفن شد.

از توسل به شهدا برای‌مان بگویید. شده در زندگی به برادران شهیدتان متوسل شوید و گره کارتان باز شود؟

پدرم مریض بود. او را برای مداوا به بیمارستان بردیم. شب داداش زمان به خوابم آمد و گفت: «بیا برای شفای بابا در منزل مراسم دعای توسل بگیریم.» صبح از خواب بیدار شدم. با خودم گفتم: «می‌بینی که چطور داداش به اوضاع و احوال ما آگاهی دارد؟ واقعاً آنها زنده‌اند و ناظر اعمال ما.» چون سفارش از طرف او بود، مراسم گرفتیم و سفره هم انداختیم. وضع بابا رو به بهبودی رفت و از رختخواب بلند شد. هر وقت مشکلی در زندگی برایمان پیش می‌آید، به سراغ شهیدانمان می‌رویم. واسطه مطمئنی بین ما، خدا و ائمه هستند. برادران‌مان شهیدان زمان و اردشیر شقاقی ابتدا به این افتخار دست پیدا کردند که طعم جانبازی، مفقودالاثری و شهادت را بچشند و این مقامی است که خداوند برای آنها در نظر گرفته بود.

خاطره

خاطراتی از سردار شهید سیدمهدی تقوی از زبان همرزمش

هر میدانی که وارد شد خط‌شکنی کرد

شهید سیدمهدی تقوی مسئول تعاون تیپ حضرت معصومه از لشکر ۱۷ علی ابن‌ابیطالب(ع) بود تا اینکه در ۲۵ بهمن ۶۴ در عملیات ایذایی برای تسهیل اجرای عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید و پیکر پاکش در گلزار شهدای دامغان به خاک سپرده شد. متنی که پیش رو دارید خاطراتی از شهید سیدمهدی تقوی از زبان همرزمش حسین عبیری است.

■ **سلاح‌های نظامی**

هیچ زمان تنها نبود. همیشه همراهش چند نفری بودند. آدم‌هایی از جنس خودش؛ با رنگ و لعاب خودش. وارد کوچه یا خیابان‌های شهر که می‌شدند، نگاه مردم عادی کوچه و بازار به روی آنان خیره می‌شد. هر چند مردم، دیگر با صدایش، حرف زدن‌هایش و حتی راه رفتنش و تهدیدهایش آشنا شده بودند. آزارهایی که به مردم رسانده بود، کم نبود. با خودش اسلحه حمل می‌کرد و در خرید و فروش اسلحه هم دستی داشت. در کار قاچاق مواد مخدر هم بی‌نصیب نمانده و تا جایی که برایش مقدور بود، خودش را آلوده فساد و تباهی کرده بود. یک روز در میدان امام با آقاسیدمهدی روبه‌رو شدیم. سیدمهدی از همه بهتر او را می‌شناخت و کارهایش را نیز. نزدیکش رفت. خوب می‌دانست که سلاح‌های زیادی را بعد از پیروزی انقلاب به طور غیرقانونی نگه داشته است. رو به او کرد و گفت: «سلاح‌هایی که برای شهربانیه باید بیاری و تحویل بدید.» آن شخص هم با بی‌شرمی تمام، مقابل آقاسیدمهدی ایستاد و گفت: «به تو ربطی نداره! تو چه‌کاره‌ای تو این مملکت؟» آقاسیدمهدی با جدیت و خشونت بیشتری جوابش را داد و گفت: «تو چه‌کاره‌ای که سلاح‌های نظامی مملکت را در خانه‌ات مخفی کردی؟» آقاسیدمهدی هنوز مسئولیتی نداشت اما با همان شجاعت خودش مقابل آن شخص ایستاد و حقیقت مهمی را به او یادآوری کرد که تا به حال کسی جرئت نکرده بود بگوید؛ آن شخص مجبور شد همه سلاح‌ها را تحویل دهد.

■ **خط‌شکن**

مسئولیت او فقط سازماندهی نیرو برای بسیج بود و چندین بار مسئولان وقت به او مسئولیتش را متذکر شدند و گفتند: «آقای تقوی! مگر شما کمیته امدادی؟ مسئولیت شما جذب و سازماندهی نیروی بسیجی است!» آقاسیدمهدی هم در جواب‌شان گفته بود: «من اگر جایی بروم تشخیص با خودم است که چه کار باید بکنم! اینکه من را محدود کنید به جایی بروم و ۱۰ نفر را به خط کنم و فرم بدهم و سازماندهی را انجام بدهم؛ این را قبول نمی‌کنم.»

آقاسیدمهدی با این شرایط و با این روحیات و دل دریایی‌اش، خارج از چارچوب قوانین کار کرد و تلاش کرد و خود را محدود به مکان نکرد و به همین علت مورد بی‌مهری بعضی از مسئولان قرار گرفت؛ از سپاه خارج شد و بلافاصله به عنوان بسیجی به جبهه اعزام شد و در میدان جهاد به شهادت رسید. او در هر میدانی که وارد عمل می‌شد خط‌شکن بود.

گفت‌وگو

دبیر اجرایی مسابقه بزرگ کتابخوانی «راه بی‌پایان» در گفت‌وگو با «جوان»:

«راه بی‌پایان» راهی است که سلیمانی‌ها آغاز کردند و دانشگرها ادامه دادند

مسابقه بزرگ کتابخوانی «راه بی‌پایان» ایده درخشانی است که در این روزهای کشور، می‌تواند زمینه‌ساز آشنایی بیشتر مردم با شهدا و قهرمانان واقعی کشورشان باشد. این مسابقه امسال به دو کتاب «آخرین نماز در حلب» با موضوع زندگینامه شهید مدافع حرم عباس دانشگر و کتاب «این مرد پایان ندارد» با موضوع زندگی جهادی سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی می‌پردازد. محسن امیرعبدالهیان، دبیر این جشنواره، در گفت‌وگو با «جوان» اطلاعات کامل‌تری از جشنواره می‌دهد که در ادامه می‌خوانید.

ایده مسابقه بزرگ کتابخوانی راه بی‌پایان از کجا آمد؟

با آمدن ویروس منحوس کرونا برخی فعالیت‌های فرهنگی در سطح جامعه کمرنگ شد و به همین خاطر ما و دوستان‌مان در قرارگاه فرهنگی سپاه قائم آل‌محمد(عج) استان سمنان به این فکر افتادیم تا در راستای ترویج فرهنگ والای ایثار و شهادت و همچنین ترویج فرهنگ کتابخوانی مسابقه‌ای را برگزار کنیم تا بتوانیم در این مسیر قدمی هرچند کوچک برداریم. برای برگزاری هر مسابقه کتاب، محتوا بسیار مهم است اما محتوای مسابقه ما باید محتوای جذابی باشد که مخاطب را جذب کند. به همین خاطر برای شرکت در این مسابقه چندین کتاب را مطالعه کردیم تا به دو کتاب ارزشمند «آخرین نماز در حلب» زندگینامه و خاطرات جوان مؤمن انقلابی شهید عباس دانشگر و همچنین کتاب «این مرد پایان ندارد» زندگی جهادی سرباز اسلام سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی رسیدیم و سؤالات ما از این دو کتاب به صورت مشترک است. مهلت شرکت در این مسابقه تا ۱۳ دی‌ماه است که با اولین سالگرد شهادت سردار رشید اسلام سردار حاج‌قاسم سلیمانی همزمان می‌شود.

دلیل انتخاب این دو کتاب چه بود؟

ما کتاب‌های مختلفی را مطالعه کردیم که در زمینه شهدا و خاطرات آنها بودند اما دیدیم این دو کتاب از دو نسل متفاوت از هم هستند. شهدایی که از نسل قدیم تا دهه هفتادی‌ها راهشان یکی بود. حاج‌قاسم سلیمانی کسی بود که از اول انقلاب تا امروز خودش را وقف نظام و انقلاب اسلامی کرده بود. عباس دانشگر یک شهید نوجوان دهه هفتادی، بسیار خلاق و بااخلاق و دارای شخصیت فوق‌العاده زیبا بود که این یکی از دلایلی بود که این کتاب‌ها انتخاب شدند. البته نباید فراموش کنیم نبرد سوریه و جبهه مقاومت اهمیت ویژه‌ای برای ما دارد. از نکات ارزشمند این دو کتاب می‌توانیم به نویسندگان بسیار خوب آنها اشاره کنیم. نویسنده کتاب «این مرد پایان ندارد» رزمنده دوران دفاع مقدس جناب آقای سیدعلی بنی‌لوحی است. این کتاب را انتشارات راه بهشت چاپ کرده که فکر می‌کنم به نوبت پانزدهم چاپ رسیده و تا به حال استقبال مردمی از این کتاب بسیار عالی بوده. این کتاب دارای ۲۵۶ صفحه است که نزدیک به ۱۰۰ صفحه از آن تصاویر رنگی از شهید سلیمانی و دیگر یاران ایشان است. این کتاب شامل زندگی جهادی ایشان است و به این پرداخته که سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی از ابتدای زندگی جهادی تا شهادت چه فعالیت‌هایی را در نظام انقلاب اسلامی انجام داده است. یکی از نکات خیلی جالب برای من، قسمتی از کتاب است که به سخنرانی شهید سلیمانی در یکی از یادواره‌ها می‌پردازد و در این بخش جمله معروف سردار شهید سلیمانی که گفته بودند «آقای ترامپ قمارباز من به شما می‌گویم بدان در آنجایی که فکر نمی‌کنی ما در نزدیک شما هستیم» آمده است.

کتاب «آخرین نماز در حلب» چه ویژگی خاصی دارد؟

کتاب «آخرین نماز در حلب» زندگینامه و خاطرات شهید مدافع حرم عباس دانشگر شهید شاخص استان سمنان در سال ۹۹ است. این کتاب توسط جناب آقای مؤمن دانشگر پدر شهید عباس دانشگر نگارش شده و انتشارات شهید کاظمی آن را چاپ کرده است. شهید دانشگر متولد ۱۳۷۲ در شهرستان سمنان

بود. از بسیجی‌های پایگاه بسیج محله‌شان و از افراد مؤثر در مسجد محل زندگی‌شان بود. در سال ۱۳۹۰ به عضویت سپاه درآمد و در بیستم خرداد ۱۳۹۵ در حومه جنوبی شهر حلب در سوریه به شهادت رسید. نکات بسیار زیبا و خوبی را می‌شود از زندگینامه این شهید برداشت کرد. یکی از نکاتی را که می‌توانم اینجا ذکر کنم این که شهید دانشگر زمانی که در شهر سمنان زندگی می‌کرد و نوجوان بود یک دوست شهید انتخاب می‌کند. در خاطرات ایشان هست که با یک شهید دوست شده و از آن شهید یاری می‌گرفته و درد دل‌های خودش را به این شهید می‌گفته. اما یک نکته از وصیتنامه این شهید که در این کتاب آمده این است که «حرکت جوهره اصلی انسان است و گناه زنجیر، من سکون را دوست ندارم. عادت به سکون بلای بزرگ پیروان حق است، سکونم مرا بیچاره کرده.» همچنین باید گفت علت انتخاب نام راه بی‌پایان برای این مسابقه این بوده که راه انقلاب همان راهی است که قاسم سلیمانی‌ها آغاز کردند و این راه پایانی ندارد و توسط عباس‌های دانشگر و دیگر جوانان مؤمن انقلابی ادامه خواهد داشت و این راه بی‌پایان است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۷۱

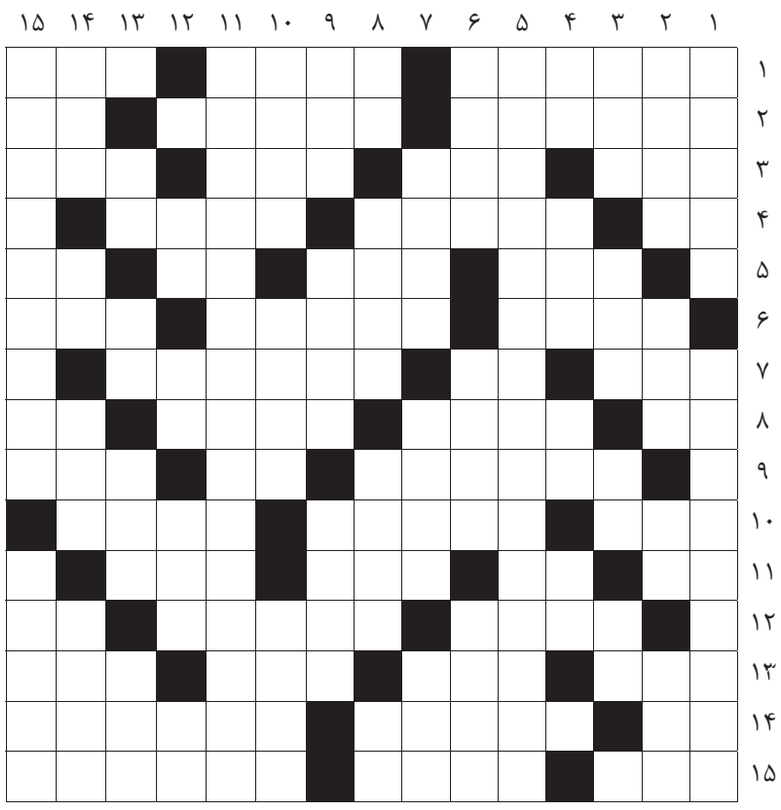

از راست به چپ

■ ۱ـ تیم فوتبالی در فرانسه - سازمان هوافضای امریکا - نسخه تدوین نشده فیلم ■ ۲ـ گروهبان نیروی دریایی - وصف خانه قدیمی - آخرین نت ■ ۳ـ از سازهای موسیقی - صدای رعد - لابیرنت - سلاح زیبای گوزن ■ ۴ـ نماد روشنایی - عطرمایه - کشور نیامی ■ ۵ـ مکزیکی‌اش معروف است - رد پا - نور اندک - صابون خیاطی ■ ۶ـ تجارت - صحت و تندرستی - هویج ■ ۷ـ همراه روزی - مغرور - رود و ایالتی در امریکا ■ ۸ـ گشاده - قهوه‌خانه فرنگی - اتومبیل باری سبک - خط کش مهندسی ■ ۹ـ گلبول سفید - سست و بی‌حال - عبرت ■ ۱۰ـ مخمصه - گوهر بی‌همتا - خدای یهود ■ ۱۱ـ راندن مزاحم - به دنیا آوردن - کشتی جنگی - مادر آذری ■ ۱۲ـ میوه تابستانی - از ابزار بیمارستانی - ضمیر غایب ■ ۱۳ـ تیم فوتبالی در یونان - اسب چاپار - خرس آذری - دوش ■ ۱۴ـ طلا - در هر زمان - وکیلی که دادگاه خود برای متهم می‌گیرد ■ ۱۵ـ سریع خودمانی - ماسک - لیگ فوتبال امریکا

از بالا به پایین

■ ۱ـ برجسته - پرحرفی ■ ۲ـ از شهدای کربلا - جزا - کشور اروپایی - بله نجار ■ ۳ـ لوس - سلیقه - تکرار حرفی - تردید ■ ۴ـ یک و یک - نیاز صنف نانوا - حمله نظامی - نگاه خیره ■ ۵ـ رمان توماس مان، نویسنده آلمانی ■ ۶ـ روادید - نمره عالی - سزاوار ■ ۷ـ از صنایع ادبی - مراسم - فلسفه ارسطو ■ ۸ـ منقار کوتاه - نخ جراحی - گوجه - کوزه بزرگ ■ ۹ـ درد و رنج - خزنده خون‌آشام - فریاد شادمانی ■ ۱۰ـ سرنیزه - گوزن ایرانی - حرف هفتم یونانی ■ ۱۱ـ فلسفه اصالت وجود ■ ۱۲ـ شعیر - دختر لر - گوارا - کتف ■ ۱۳ـ بدی - یار گفت - چاره درد - پیمانه ■ ۱۴ـ خمیازه - ترش و شیرین - سبزی خرد کردنی - قلعه؛ حصار ■ ۱۵ـ از القاب ابن‌سینا - از ابزار دقیق اندازه‌گیری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲					۹
	۶	۵						۳
			۴	۸				۶
		۳			۲	۵		
	۴	۶						
				۹		۷		
			۸	۴				
۵					۳		۲	
۷							۸	

۱	۷	۶	۹	۲	۵	۴	۳	۸
۸	۲	۴	۳	۱	۶	۷	۹	۵
۵	۳	۹	۹	۴	۷	۱	۲	۶
۷	۶	۸	۴	۹	۳	۲	۵	۱
۲	۱	۳	۷	۵	۸	۶	۴	۹
۴	۹	۵	۲	۶	۱	۳	۸	۷
۶	۸	۲	۵	۷	۴	۹	۱	۳
۳	۲	۷	۱	۸	۹	۵	۶	۴
۹	۴	۱	۶	۳	۲	۸	۷	۲

جدول کلمات متقاطع
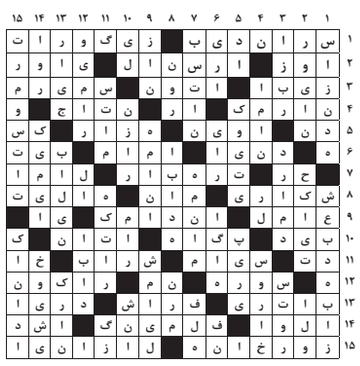
پاسخ جدول شماره ۶۰۷۰